

تحلیل عرفانی - روان‌شناختی

از کشفیات متناقض مبتنی بر نور و رنگ

محسن حسن‌زاده*

رضا الهی‌منش**

۱۴۳

چکیده

دشن

تحلیل عرفانی - روان‌شناختی از کشفیات متناقض مبتنی بر نور و رنگ

عرفا در سیر و سلوک نفسانی خود مراتب و مقاماتی را طی می‌کنند که هر کدام از آن مراتب، آثار خاص خود را دارد؛ از جمله اینکه عارف وقتی به مشاهدات قلبی رسید و تمثلات رنگین برای او حاصل شد، این تمثلات از مرتبه و مقام او حکایت می‌کند. رنگ از جمله عناصر مهم در زبان نمادین عرفان است که عرفا برای تحلیل معارف و حقایق به‌کار می‌گیرند. سالک در مسیر حرکت معنوی خود رنگ‌های مختلف و متفاوتی را شهود می‌کند که به ظاهر در تضاد و تناقض با هم هستند. از طرفی در روان‌شناسی رنگ‌ها، هر رنگ اثر روانی و معرفتی خاص خودش را دارد که گاهی در تضاد با هم می‌باشند و دو نوع حالت متضاد با هم را برای سالک به ارمغان می‌آورند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که با توجه به روان‌شناسی رنگ‌ها، آیا ممکن است عارف در یک مقام، دو حالت متفاوت و متناقض برای او حاصل شود؟ و این حکایت از شطح‌گویی او دارد یا باید به گونه‌ای دیگر به تحلیل آن پرداخت؟ ما در این پژوهش با بیان بعضی از این وقایع در صددم به تحلیل این تمثلات بپردازیم؛ به این صورت که سالک در ابتدای سلوک در مقام تلوین بوده، هر کدام از اسما و صفات الهی با رنگ خاص خود بر او جلوه‌گری می‌کند؛ از طرفی تناسب و هماهنگی بین رنگ‌های متفاوت، عارف را از لذت شهود اسما و صفات به لذت شهود ذات حق سوق می‌دهد. با رسیدن به مقام تمکین عارف به عبادات و اذکار خود توجهی نمی‌کند و رنگ‌ها دیگر برای او جلوه‌ای ندارد و به مقام فنا و شهود ذات حق رسیده که با نور و رنگ سیاه خودش را نشان می‌دهد؛ لذا تمثلات رنگی مختلف که در آن واحد برای عارف شهود می‌شود، حکایت از مقام او می‌کند و اینکه در ابتدای سلوک است نه اینکه تناقض‌گویی و شطح از او سر زده باشد.

واژگان کلیدی: رنگ، شهود، شطح، تلوین و تکوین.

*دانشجوی دکتری رشته تصوف و عرفان اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب قم (نویسنده مسئول).

mohsen.h2041@gmail.com

**استادیار گروه تصوف و عرفان اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب قم. elahimanesh@gmail.com

تاریخ تأیید: ۹۶/۲/۱۷

تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۷

مقدمه

شورانگیزترین سخنان عارفان در شطحیات آنان به کار رفته و در میان عرفا بحث‌های زیادی درباره رد یا قبول شطحیات صورت گرفته است. عده‌ای از راه تأویل، سخنان متناقض‌نمای آنها را توجیه کرده‌اند. عالم عرفان عرصه پیداشدن اضداد است. استفاده از زبان رمزی در بیان مفاهیم ناگفتنی که متعلق به جهان‌های درونی و هیجان‌های ناشی از استغراق و بیخودی و ضمیر ناخودآگاه عارف است، بهترین و گویاترین حالت ممکن برای او محسوب می‌شود. از جمله مواردی که می‌توان از شطح و شطحیات و جایگاه آن بحث کرد، در مشاهدات قلبی عرفاست. با توجه به مراتب نفس انسان که از نفس شروع شده، بعد از گذر از عقل، قلب، روح، سر و خفی به مرتبه نهایی اخفی (مرتبه بقا بعد از فنا) می‌رسد، هر کدام از این مراتب حالات و ویژگی‌های مخصوص به خود را دارد که با شناسایی آن می‌توان مرتبه و مقام عارف در سیر و سلوکش را بیان کرد. وقتی عارف از غفلت‌ها و زنگارها صافی و صیقل پیدا کرد و قلب او آینه‌ای برای تجلی اسما و صفات الهی شد، بنا بر گفته و شهود برخی از عرفا، در این مقام تمثالات رنگینی حاصل می‌شود که هر کدام حکایت از یک معنا و مفهوم خاصی کرده و وقایعی از آنان نقل شده است که به‌ظاهر حکایت از تناقض‌گویی آن می‌کند. اینکه مثلاً عارف در یک واقعه به یک‌باره رنگ‌های سرخ، زرد و کبود را یکجا با هم شهود می‌کند (لاهیجی، ۱۳۸۱، ص ۸۴)، در عین حال که هر رنگی حکایت از یک معنا و مرتبه می‌کند. از طرفی در روان‌شناسی رنگ‌ها اثرهای روحی و روانی متفاوت و گاه متضادی برای رنگ‌ها نقل شده است؛ از جمله ویژگی‌هایی که برای رنگ‌های سرد و گرم وجود دارد. پرسشی که در این گفتار به دنبال پاسخ آن هستیم، این است که چگونه می‌شود عارف این رنگ‌ها را یکجا و بدون ترتیب مشاهده می‌کند؟ و از طرفی در یک مقام و شهود یک رنگ، چگونه ممکن است که دو حالت متفاوت برای عارف به دنبال داشته باشد؟ تحلیل عرفانی این موارد خاص و ارتباط دادن آن با مباحث روان‌شناسی رنگ‌ها از اهداف این پژوهش است که سبب نوآوری و بدیع‌بودن آن شده است. نخست به شرح مختصری

از اصطلاحات عرفانی می‌پردازیم، سپس مباحث مربوط به روان‌شناسی رنگ‌ها و در پایان بعد از ذکر وقایع، تحلیل آن مطرح خواهد شد.

اولین کسی که به ذکر مسائل سیر و سلوک با توجه به تمثالات رنگین و نور پرداخته است، نجم‌الدین کبری در کتاب **فوائح الجمال و فوائح الجلال** می‌باشد. از نظر او رنگ‌ها تجلی معنا هستند و تبدیل به شاخصی می‌شوند برای عارف تا بدین وسیله مقام نورانی عرفانی خود را محک بزند. بعد از او شاگردش **نجم‌الدین رازی** در کتاب **مرصاد العباد** راه استاد را ادامه می‌دهد تا اینکه تجلی رنگ در عرفان اسلامی توسط **علاءالدوله سمنانی** صورت بارزتری پیدا می‌کند. او در تفسیر عرفانی خود بر قرآن نوعی اندام‌شناسی عرفانی با استناد به هفت پیغمبر درونی بنیان‌گذاری می‌کند که البته هر کدام از این اندام‌ها توسط نور رنگین نمایش داده می‌شود. به‌طورکلی تمثالات رنگین در مراتب سیر و سلوک بیشتر توسط مکتب کبرویه پی‌ریزی شده و به‌دنبال آن، کتاب‌ها و مقالات مختلفی به شرح و تفسیر دیدگاه‌های آنها پرداخته است؛ از جمله کتاب **انسان نورانی در تصوف ایرانی از هانری کربن** (کربن، ۱۳۹۲، ص ۱۷۵) و **هندسه و تزیین در معماری اسلامی** (نجیب اوغلو، ۱۳۸۹، ص ۲۵۸). مقالاتی هم در این زمینه وجود دارد که بیشتر مربوط به مباحث هنر و زیبایی‌شناسی است؛ از جمله مقاله دکتر **بلخاری** تحت عنوان «انگاره نورانی در نگارگری ایرانی» (بلخاری قهی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۵) و دیگر کتب و مقالات که ذکر بیشتر آنها ضرورتی ندارد. اما در مورد موضوع مورد پژوهش و ضرورت آن با توجه به اینکه تناقض‌گویی عرفا از جمله انتقادهایی است که به عرفا وارد می‌کنند و آنها را مورد هجمه قرار می‌دهند، لذا تحلیل عرفانی این موارد خاص و ارتباط‌دادن آن با مباحث روان‌شناسی از نکات قابل توجهی است که ضرورت این تحقیق را دو چندان می‌کند و سبب شده است این پژوهشی در حد خود بدیع و نو باشد.

الف) مفهوم‌شناسی ألفاظ

۱. شطح

ابونصر سراج در کتاب معروف **اللمع** بابی را به توضیح و تفسیر شطیحات اختصاص داده است. وی در معنای شطح می‌نویسد: «شطح در لغت عرب به معنای (حرکت) آمده است؛ همان‌گونه که وقتی آب فراوان در جوی تنگ جریان یابد و از اطراف آن سرازیر گردد، گفته می‌شود "شطح الماء فی النهر" (سراج، ۱۳۸۲، ص ۴۰۳). سراج یادآوری می‌کند که کمترین چیزی که برای اهل کمال پدید می‌آید شطح است؛ زیرا آنان در معانی خود متمکن‌اند. شطح فقط از کسانی سر می‌زند که هنوز در آغاز راه سیر و سلوک‌اند و رسیدگان شطح نمی‌گویند.

شطح‌گویی در اثنای سیر و سلوک و ریاضیات و مشاهده انوار متلونه روی می‌دهد که هنوز هستی و وجود سالک صاحب ذوق باقی است؛ ولی وقتی به سیر و سلوک خود ادامه داد و به مقام فنا رسید، چنان سرمست و بی‌خود می‌شود که دیگر جایی برای این‌گونه دعاوی باقی نمی‌ماند. ابن‌عربی به این نکته اشاره دارد که شطح از مقام و مرتبه عارف حکایت می‌کند. او می‌نویسد: «اعلم - ایدک الله - ان الشطح کلمة دعوی بحق تفصح عن مرتبه التي اعطاه الله من المکانه عنده... بدان - خداوند تأییدت کند - که شطح، سخنی است مشتمل بر ادعای به حق که پرده از مرتبه‌ای که خدا نزد خود بدو عطا کرده است، بر می‌دارد» (ابن‌عربی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۸۷).

از مجموع تعاریف بیان‌شده از سوی عرفا به دست می‌آید که شطح مربوط به اوایل سلوک بوده و مخصوص کسانی است که سیر در اسما و صفات می‌کنند.

۲. مقام تلوین و تمکین

یکی از مقاماتی که برای عرفا بیان شده است، مقام تلوین و تمکین است که مرتبط با بحث شطیحات می‌باشد. «تلوین یعنی تلون عبد در احوال خود؛ یعنی از حالی به حالی

گشتن» (سجادی، ۱۳۸۱، ص ۲۵۷). تلوین مخصوص کسانی است که هنوز از عالم صفات گذر نکرده‌اند و دائماً احوال آنها در حال تغییر است و در ابتدای سیر و سلوک‌اند. چون صفات متعدد است، لذا تلوین در جایی است که کثرت باشد و کسانی که به کشف ذات حق رسیده‌اند، از حد تلوین و مقام قلب گذشته و به مقام تمکین رسیده‌اند، به جهت اینکه در ذات حق تغییر صورت نمی‌گیرد. نکته دیگر آنکه کسانی که از مقام قلب گذشته و به مقام روح رسیده‌اند، می‌توانند از تلوین خلاصی یابند و از تحت تصرفات بیرون آمده، در مقام قرب ذات متمکن گردند. نهایت کمال واصلان و عارفان، رسیدن به شهود ذات حق است که مقام محمود ختم محمدی ﷺ می‌باشد. شبستری در گلشن راز می‌نویسد: «دهد یکباره هستی را به تاراج در آید در پی احمد به معراج» (لاهیجی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۷). وقتی سالک هستی خود را از دست می‌دهد و به تعبیری آنانیتی برای او باقی نمی‌ماند، در واقع از عالم کثرات عبور کرده و به مقام تمکین رسیده است.

۳. مقام فنا و بقا

بقا حق است و باقی جمله فانی است بیانش جمله در سبع المثانی است (لاهیجی، ۱۳۸۱، ص ۴۳۱)

یک عارف در اثر سیر و سلوک و مجاهده، از مرز حدود و قیود شخصی گذشته، به حقیقت مطلق و نامحدود واصل شده و با آن متحد گشته و سرانجام در آن فانی می‌گردد. فنا همان رفع تعین بنده است و درحقیقت جز تعین و «خود» بنده حجاب دیگری میان او و حضرت حق نیست. عزالدین کاشانی می‌گوید: «فنا عبارت است از نهایت سیر الی‌الله و بقا عبارت است از بدایت سیر فی‌الله» (سجادی، ۱۳۸۱، ص ۶۲۸).

مقام بقاء بالله که بعد از مقام فنا حاصل می‌شود که در عرفان به صحو بعد از محو نیز تعبیر شده، آن است که بعد از فنا سالک در تجلی ذاتی، به بقای حق باقی گردد و خود را مطلق بی‌تعین جسمانی و روحانی ببندد و عالم خود را محیط به همه ذرات عالم

مشاهده نماید و متصف به جمیع صفات الهی باشد و هیچ چیز غیر خود نبیند. سالک در این مقام، سریان وجود حق را در تمام عالم مشاهده می‌کند و مجموع عالم کتابی می‌شود که مشتمل بر جمیع احکام اسما و صفات الهی است.

۴. تجلی

در عرفان نظری، تجلی ظهور حق است بر دیده دل پاک عارف و سالک. لاهیجی در شرح گلشن راز چهار نوع تجلی را بیان می‌کند: ۱. آثاری، ۲. افعالی، ۳. صفاتی، ۴. ذاتی. او در توضیح تجلی افعالی می‌نویسد:

تجلی افعالی آن است که حضرت حق به صفتی از صفات فعلی که صفات ربوبی‌اند، متجلی شود و اکثر آن است که تجلیات افعالی، متمثل به انوار ملوته نماید؛ یعنی حضرت حق را به صورت نور سبز و کبود و سرخ و زرد و سفید بیند (لاهیجی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹).

در نهایت سالک در مرتبه تجلی ذاتی به‌طور کلی فانی مطلق می‌شود و علم و شعوری برای او باقی نمی‌ماند. نجم‌الدین رازی وقتی که به بیان مشاهدات انوار و الوان می‌پردازد، آنها را به دو دسته جمال و جلال تقسیم می‌کند (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۹). عارف وقتی به مشاهده رنگ‌هایی از قبیل سفید، زرد، سبز و آبی می‌پردازد، در این صورت سیر در اسما و صفات جمال الهی می‌کند که حالت جذبه برای عارف دارد و هر کدام از این رنگ‌ها علامت مقامی از مقامات شهودی عارف است؛ مثلاً رنگ سفید علامت اسلام، رنگ زرد علامت ایمان، رنگ سرخ علامت عرفان است. تا اینکه عارف از سیر در این اسما به سیر در اسمای جلال الهی می‌پردازد و در آن موقع عارف به فنای الهی می‌رسد که حکایت از فقر عارف می‌کند و در این موقع همه هستی عارف به تاراج رفته، در این موقع همه هستی را به رنگ سیاه می‌بیند که حکایت از نور ذات الهی می‌کند. به قول شبستری در گلشن راز که می‌گوید:

سیاهی گر بدانی نور ذاتست به تاریکی درون آب حیاتست

(لاهیجی، ۱۳۸۱، ص ۸۴)

سیاهی و تاریکی به یک معناست؛ یعنی سیاهی که عرفا در مشاهدات خود شهود می‌کنند، نور ذات مطلق است که از غایت نزدیکی، به صورت تاریک و سیاه برای آنها جلوه می‌کند. به همین دلیل ممکن است دو عارف که در یک مرتبه قرار دارند، به واسطه ذکرهای متفاوتی که می‌گویند، در مرتبه مشاهده انوار و الوان، رنگی را مشاهده کنند که دیگری مشاهده نمی‌کند. یا اینکه یک عارف با گفتن دو ذکر متفاوت، حالات مختلفی برای او ظهور پیدا کند. انسان به حسب اینکه خلیفه‌الله و مظهر جمیع اسما و صفات الهی است، هر دو گونه تجلیات الهی را می‌پذیرد در ابتدای سلوک وقتی تجلیات جمالی برای او حاصل شود، تجلیات جلالی حجاب است و وقتی به تجلیات جلالی رسید، تجلیات جمالی می‌تواند برای او حجاب واقع شود؛ ولی وقتی که به مقام فنا در ذات رسید، سپس بقاء بالله یا صحو بعد از محو پیدا کرد، در آن صورت هیچ کدام از اسما جمال و جلال نمی‌تواند برای او حجاب باشد؛ لذا در هر جمالی، جلالی و در هر جلالی، جمالی را رؤیت و شهود می‌کند. حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ اَصْبَعِ الرَّحْمَنِ: قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خداوند رحمان قرار دارد» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۵۳)؛ یعنی انگشتی از عالم جلال و قهر و وحشت و انگشتی از حضرت جمال و انس و لطف و چون تنها این انسان است که تجلی جمعی الله را پذیراست، در حدیثی قدسی آمده است: لَا يَسْعُنِي اَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ: آسمان و زمین گنجایش من را ندارند [ولی] قلب بنده مؤمن من گنجایش مرا دارد (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۱۱، ص ۵۳۶)؛ یعنی عارف در مشاهدات قلبی خود، حتی امور متضاد را با هم می‌تواند یکجا مشاهده کند.

علاءالدوله سمنانی با توجه به هفت بطن که برای انسان قائل می‌شود این نکته را یادآوری می‌کند که عارف سالک، وارد هر لطیفه‌ای که می‌شود، رنگ خاصی برای او جلوه‌گر و مورد شهود واقع می‌شود؛ لذا اگر استادی و کاملی نباشد که او را هدایت کند، ممکن است دچار انحراف و حجاب راه او شود. او می‌نویسد:

دیگر غلطی که بعضی را افتد و مغرور شوند و خود را در اثنای سلوک به کمال

رسیده پنداشته‌اند، از آن بود که در حباله مردی راه‌رفته کارکرده به مقصود رسیده، بیامده بودند، ولی داد تسلیم نداده بودند: لاجرم چون به نور لطیفه قالبیه رسیدند، فریاد «انا ربکم الاعلی» (نازعات: ۲۴) بر آوردند و ندانستند که در هر لطیفه‌ای نور ربوبیت تعبیه است که بدان سبب تربیت می‌تواند یافتن و همچنین چون به نور لطیفه نفسیه رسیدند، به «أنا أنا و أنت أنت» گفتن مبتلا شدند و چون به لطیفه قلبیه واصل شدند، نعره «انالحق» به عیوقی رسانیدند (علاءالدوله سمنانی، ۱۳۹۰، ص ۲۴۱).

ب) نور و رنگ

۱. پدیدارشناسی نور و رنگ

از نظر فیزیکدانان نور نیرویی اسرارآمیز است، نوعی انرژی تابشی است که به صورت موج حرکت می‌کند و رنگ‌ها پرتوهای نورانی دیدنی است که طول موج آنها بین چهارصد میکرون برای نور آبی و تا بیش از هفتصد میکرون برای نور قرمز تغییر می‌کند (فینینگر، ۱۳۸۹، ص ۲۰). این نورهای رنگی و دیدنی از تجزیه نور سفید (نور خورشید) به وسیله یک منشور حاصل می‌گردند؛ از این رو می‌توان گفت که رنگ، علت ظهور نور است؛ زیرا نور از طریق رنگ قابل رؤیت می‌شود.

شیخ محمد کریم‌خان کرمانی در رساله *الیاقوتة الحمراء* نسبت نور و رنگ را نسبت روح و بدن می‌داند؛ زیرا روح و بدن از یک منظر دو چیز، ولی از منظر دیگر یک چیزند (کرین، ۱۳۸۹، ص ۱۹۶). روح و بدن و نور و رنگ متمایز از هم و در عین حال جدایی‌ناپذیر از هم‌اند؛ یعنی ظهور یکی به واسطه دیگری است و به همین دلیل است که می‌توان گفت نور علت ظهور رنگ است و رنگ در همه مراتب عالم نه فقط در مرتبه محسوس، بلکه در مرتبه فوق محسوس نیز جلوه‌گر شده است. درحقیقت در این عالم رنگ صرفاً حکایت از مثلی دارد که در اینجا منشأ اثرند و رنگ‌ها در این عالم رمز یکدیگرند و به‌راستی واقعیت عینی دارند و موهوم و خیالی نیستند. بر این اساس

رنگ‌های گوناگون، بیانگر حالت‌های گوناگون روان انسانی و نیز گویای ذائقه‌ها، خلق‌ها و طینت‌های متفاوت است؛ زیرا رنگ‌ها علاوه بر تأثیر آفرینی روحی، بر ساختمان بدنی بیننده نیز اثر می‌گذارند؛ از این‌روست که حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام درباره خلقت آدم علیه السلام در نخستین خطبه **نهج البلاغه** می‌فرماید: «معجوناً بطینة الألوان المختلفة» (نهج البلاغه، ۱۳۸۷، ص ۳۶). خداوند انسان را آفرید، به او جان داد و دارای معرفتی کرد که حق و باطل، چشیدنی‌ها و بوییدنی‌ها، رنگ‌ها و جنس‌ها را تمیز دهد و طینت او را به رنگ‌های گوناگون بیامیخت.

۲. روان‌شناسی رنگ‌ها

موضوع روان‌شناسی رنگ‌ها تأثیر آنها بر روح و روان انسان‌هاست. روان‌شناسان بر این باورند که اگر رنگ‌ها منطقی و هدفمند انتخاب شوند، رفتار دلخواهی را در انسان به وجود خواهند آورد. با توجه به آیه «ان من شیء الا عنده خزائنه: هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌ها (مثال‌ها)ی آن نزد ماست» (حجر: ۲۳)، رنگ‌هایی که در عالم محسوس وجود دارد، تجلی حق تعالی و همچنین بازتاب آنچه در عالم ملکوت است، می‌باشند. این مضمون در حدیثی از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که می‌فرماید:

ان العرش خلقه الله تعالى من انوار اربعة، نورٌ أحمر منه أحمرت الحُمْرة و نورٌ أخضر أخضرت منه الخُضرة و نورٌ أصفر أصفرت منه الصفرة، و نورٌ أبيض منه البياض...: خداوند عرش را از چهار نور آفرید: نور سرخ که رنگ سرخ از آن سرخ شد و نور سبز که رنگ سبز از آن سبز شد و نور زرد که رنگ زرد از آن زرد شد و نور سفید که سفیدی از آن است (صدوق، ۱۴۲۳، ص ۳۱۸).

رنگ‌ها را بر اساس نوع تأثیری که بر روح و روان انسان می‌گذارد، به رنگ‌های سرد و گرم، هماهنگ و مکمل یا کمکی بودن و همچنین به هارمونی و کنتراست تقسیم‌بندی کرده‌اند. (خواججه پور و...، ۱۳۸۹، ص ۱۱).

سبز و آبی از جمله رنگ‌های سرد و قرمز و زرد از جمله رنگ‌های گرم هستند.

زمانی که بخواهیم توجه غیرارادی مخاطب را تحریک و با سرعت به سوی امری جلب کنیم، از کنتراست رنگ‌ها استفاده می‌کنیم. «کنتراست به روشی گویند که در آن، رنگ‌های مقابل و رنگ‌های کناری مقابل از دایره رنگ‌ها اتخاذ گردد؛ مثلاً کنتراست رنگ سرخ در دایره رنگ‌ها، رنگ سبز، آبی و زرد می‌باشد» (همان، ص ۱۵). در اینجا برای نمونه بعضی از خصوصیات روحی و روانی رنگ‌ها را ذکر می‌کنیم. در روان‌شناسی رنگ‌ها سفید، پیام‌آور شور و شادی و نشاط، دارای خاصیت مثبت و تهییج‌کننده است و ویژگی مهمش این است که متناسب با همه رنگ‌هاست. نور سفید وقتی از منشور می‌گذرد، رنگ‌های مختلف با طول موج‌های متفاوت ایجاد می‌کند. این رنگ‌ها در واقع در نور سفید مستترند (فینینگر، ۱۳۸۹، ص ۲۲).

زرد، رنگی است با توان پرتوافکنی زیاد. بیشتر پرتوهای دریافتی را بازتاب می‌کند و رنگی یکدست می‌باشد و شادی‌آفرین است. رنگ زرد سمبل روحانیت، معنویت، شادی و رشد است (خواججه‌پور و...، ۱۳۸۹، ص ۲۲). چون رنگ زرد از بقیه رنگ‌ها زودتر دیده می‌شود، بیشتر از بقیه برای جلب توجه مورد استفاده قرار می‌گیرد. رنگ تعقل، تفکر و آرامش خردمندان است.

سبز، رنگ آرامش، آسایش و صلح و صفاست؛ رنگ پایداری و صبر است؛ همچنان‌که سرخ، رنگ «حق» است. سرخ، یکی از رنگ‌های اصلی و طبیعت آن، مثبت است و می‌تواند برای از بین بردن منفی‌گرایی در افکار و احساسات به کار رود. رنگی است هیجان‌انگیز و بیش از هر رنگ دیگری قدرت نفوذ دارد و توجه را جلب می‌کند. هر رنگ دارای نورانیت و ارزش رنگی مخصوص به خود می‌باشد؛ برای مثال ارزش رنگی سرخ طیف نور خورشید با ارزش رنگی آبی آن طیف یکی است. نورانیت (توان روشنایی) سرخ بیش از آبی است؛ لیکن نیروهای ذخیره‌شده در آبی بیشتر از سرخ است. پرتوهای بازتاب‌شده از رنگ سرخ، زیاده‌تر از رنگ آبی است (آیت‌اللهی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۱). همان‌طورکه ملاحظه شد، اثرات روحی و روانی متفاوت و گاه متضادی برای رنگ‌ها ذکر شده است.

۳. تناسب و هماهنگی رنگ‌ها

یکی از مباحث زیبا و قابل توجه در رنگ‌ها تناسب و نسبتی است که بین رنگ‌ها وجود دارد. یک رنگ هرچند ممکن است زیبایی و جلوه خاص خود را داشته باشد، ولی وقتی در کنار رنگ‌های متناسب با خود قرار می‌گیرد، جلوه و نمای دوجلدانی پیدا می‌کند. در ظاهر ممکن است دو رنگ در تضاد با هم باشند، ولی هنگامی که در کنار هم قرار می‌گیرند، بار روانی معرفتی خاصی را به مخاطب انتقال می‌دهند. «وقتی طرح‌های رنگین با توجه به تناسب سامان یابد، ارزش جمالی‌شان افزایش چشمگیری پیدا می‌کند» (نجیب اوغلو، ۱۳۸۹، ص ۲۵۹). هماهنگی رنگ‌ها به تأثیر رنگ‌ها هنگامی که در کنار هم قرار می‌گیرند، اشاره می‌کند که این موضوع سبب ایجاد زیبایی و خوشایندی برای انسان می‌شود و این زیبایی، نفس را به سمت زیبایی مطلق که خداوند متعال است، رهنمون می‌گردد. برای نحوه به‌کاربردن این رنگ‌ها کنار هم اصطلاح مکمل - متضاد به کار برده می‌شود. «وقتی که دو رنگ تأثر و تأثیرهای مخالف و مغایر یکدیگر در بیننده ایجاد کنند، آنها را (مکمل - متضاد)های روحانی گوئیم؛ زیرا در آنها فقط تأثیر کنش آنها بر روح انسانی و نتیجه آن کنش مطرح است» (آیت‌اللهی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۹).

به‌کاربردن درست رنگ‌های مختلف در این نظام مکمل - متضاد موجب تسخیر بیننده و تعلیم و ارشاد او می‌شود؛ برای مثال در روان‌شناسی رنگ‌ها آبی مکمل - متضاد زرد است. خداوند آبی را برای تسکین و آرامش ناراحتی‌ها و رنج‌ها آفریده است و رنگی آرام و درون‌گرا می‌باشد. دمای درد رنگ آبی، زرد است. هر چقدر زرد محرک و تبذیرکننده نیروهاست، آبی - برعکس - آرام‌کننده هرگونه تحریک و ذخیره‌کننده نیروهاست. از خود عنوان «مکمل - متضاد» مشخص است که رنگ‌ها در صورتی از لحاظ تأثیرگذاری مکمل یکدیگرند که متناقض و متضاد با هم باشند.

ج) تحلیل و بررسی

۱. تحلیل متن واقعه

بعد از بیان اجمالی برخی اصطلاحات، به ذکر وقایعی که به صورت تمثیلات رنگین است، می‌پردازیم تا بعد بررسی کنیم که آیا این نوع وقایع از قسم شطحیات و تناقض‌گویی‌هاست یا نه. محقق لاهیجی در شرح گلشن راز می‌نویسد:

دیدم که در عالم لطیف نورانی‌ام و کوه و صحرا تمام از الوان انوار است از سرخ و زرد و سفید و کبود و این فقیر واله این انوار و از غایت ذوق و حضور شیدا و بیخودم به یکبار دیدم که همه عالم را نور سیاه فرو گرفت و آسمان و زمین و هوا هرچه بود، تمام همین نور سیاه شد و این فقیر در آن نور سیاه فانی مطلق و بی‌شعور شدم بعد از آن به خود آمدم. (لاهیجی، ۱۳۸۱، ص ۸۴).
در واقعه‌ای دیگر از صلاح‌الدین زرکوب نیز منقول است که پیوسته از انوار غیبی که مشاهده می‌کرد، خبر می‌داد که اینک دریای نور سپید دیدم. باز می‌گفت یک دریای نور کبود می‌بینم. باز می‌گفت که نور سبز می‌بینم و نور زرد می‌بینم و نور دখانی می‌بینم (افلاکی، ۱۳۶۱، ص ۷۱۵).

در اینجا به دنبال پاسخ اصلی این پژوهش هستیم که چرا ترتیب رنگ‌هایی که در مشاهدات قلبی وجود دارد، متفاوت است و گاهی هم‌زمان چند رنگ برای عارف متمثل می‌شود؛ رنگ‌هایی که متضاد و اثرات روان‌شناسی متفاوتی دارند و از طرفی هر رنگ حکایت از یک مقام و معنا می‌کند. عارف سالک در سیر به سمت خداوند و تا قبل از رسیدن به مقام فنا و توحید ذاتی، در مرتبه تجلیات افعالی می‌باشد که متمثل به انوار ملونه می‌باشد و حضرت حق را به صورت رنگ‌های مختلف می‌بیند. در واقع در این مرتبه عارف هنوز به مرتبه فنا در ذات نرسیده است و اعمال و اذکاری که انجام می‌دهد، همه برای او تجلی می‌کند و به صورت الوان متمثل می‌شود. وقتی که عارف به مشاهدات قلبی رسید، در این هنگام هر عضوی از اعضای او نوری مخصوص به خود پیدا می‌کند که قابل رؤیت است. علاء‌الدوله سمنانی می‌نویسد: «دیگر نباید دانستن که

هر عضوی از اعضای سالک، نوری است مخصوص و هر طاعتی از طاعت‌ها نوری است» (سمنانی، ۱۳۹۰، ص ۳۰۸). همچنین تمام مناسک او از قبیل وضو و نماز و دیگر عبادات وی نوری مخصوص به خود دارد که *علاءالدوله سمنانی* در رساله نوریه خود به آن اشاره می‌کند. در ابتدا این انوار سریع و زودگذر است و تعبیر لوامع و طوالمع و طوالمع مربوط به این مراتب می‌باشد. * *نجم‌الدین رازی* نیز همین اعتقاد را دارد و لوامع را نور قرآن و ذکر می‌داند که زود منقطع می‌شوند (رازی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۵).

نکته مهم اینکه در این مرتبه ممکن است دو عارف در یک مرتبه از سیر و سلوک باشند، ولی به واسطه اذکار مختلفی که می‌گویند رنگ‌های مختلفی برای آنها مکشوف شود که با یکدیگر متفاوت است. پس در ابتدا تضاد و اختلاف در رنگ‌هایی که برای دو عارف مشهود می‌شود، بازگشت به اذکار مختلفی است که آنها به زبان می‌آورند و لذا این موضوع منافاتی ندارد با اینکه این دو عارف در یک مقام باشند. *نجم‌الدین رازی* در این باره می‌نویسد:

بدان منشا انوار متنوع است بر حسب روحانیت سالک، چون روحانیت سالک و ولایت شیخ و نبوت خواجه علیه السلام و ارواح اولیا و انبیا و مشایخ عرفا و حضرت عزت و ذکر لا اله الا الله و اذکار مختلفه قرآن و اسلام و ایمان و احسان و انواع طاعات و عبادات هر یک را نوری دیگر است (رازی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۵).

«حدیث ماجرای شطح و طامات خیال خلوت و نور و کرامات»

* یک دسته‌بندی که در زمینه حالات کشفی سالک صورت گرفته است، بر اساس محور واردات قلبی اوست که مراتبی دارد: بوارق، لویح، لوامع و طوالمع. رتبه نخست بوارق و لویح می‌باشد. اگر برق حضور و نسیم تجلی حق گهگاهی بوزد و انتقال حالی برای عارف رخ دهد و این برق تمام قلب عارف را فرا بگیرد، لویح کشف حاصل شده است. لوامع ظهور بیشتری از لویح دارند و به سرعت زایل نمی‌شوند. طوالمع بقای بیشتر، نورانیت و سیطره قوی‌تری دارند. در فرهنگ اصطلاحات عرفانی آمده است که طوالمع تجلیات اسمای الهیه بر باطن بنده است که اخلاق او را به نور باطن آراسته می‌کند (سجادی، ۱۳۸۱، ص ۵۵۶).

محقق لاهیجی در شرح بیت فوق می نویسد:

و سالک را قبل از وصول به مقام توحید که مقصود اصلی جمیع عبادات و سلوک و ریاضیات است، انواع حالات دست می دهد و منازل و مقامات بسیار دیده می شود، مثل انوارات سبعة که سالکان را مشهود می گردد علی تفاوت مراتبهم و مقدمه آنها در اصطلاح صوفیه به بوارقی و لوامع و لوامح موسوم اند (لاهیجی، ۱۳۸۱، ص ۵۲۸).

عارف در مقام تلوین و قبل از رسیدن به مقام توحید احوال او دائم در حال تغییر است و ثبوت ندارد و شهود رنگهای مختلف در این مقام به خاطر تغیر دائمی حالات او و جلوه گری اسما و صفات بر قلب او می باشد.

نجم الدین کبری درباره احوال سالک و نسبت آن با رنگها می نویسد:

«و اذا شاهدت بین یدیک فضاءً واسعاً و رحباً شاسعاً و من فوقه هوا صاف... و تری فی نهایة النظر الواناً كالخضرة و الحمرة و الصفرة و الزرقة، فاعلم ان عبورك علی هذا الهوا الی تلك الوان والالوان الاحوال: هرگاه در برابر خود فضای وسیع و سرزمین فراخ مشاهده کردی و بر بالای آن هوایی صاف دیدی و در دورترین نقطه دید خود رنگهایی چون سبز، قرمز، زرد و کبود ملاحظه کردی، بدان که مسیر عبور تو از آن فضا به سوی این رنگها خواهد بود و این رنگها، رنگهای احوال سالکانند» (کبری، ۱۴۱۳، ص ۱۳۱).

مطلب دیگر آنکه عالم، مظهر اسما و صفات الهی است و اسمای الهی به دو بخش جمال و جلال تقسیم می شوند و هر کدام از این اسما اثرات مربوط به خود و در تضاد با هم را دارند؛ اسمای جلال مظهر قهر و غلبه و اسمای جمال مظهر لطف و محبت. از طرفی قلب و دل عارف مظهر تمام این اسما و صفات است که در آن جلوه گری می کند حال در مشاهدات قلبی که در دل عارف این اسما و صفات جلوه گری می کنند و به صورت الوان خودشان را نشان می دهند، قلب مؤمن مظهر اسما و صفات جمال و جلال، هر دو، می باشد و در هر آنی یک اسم و صفت بر آن جلوه گری می کند و هر ذکری که بر زبان جاری می کند، آن ذکر مظهر هر اسمی که باشد، همان اسم برای او

جلوه‌گری می‌کند و به صورت رنگ برای او متمثل می‌شود.

در حقیقت دان که دل شد جام جم می‌نماید اندرو هر بی‌شش و کم
دل بود مرثات وجه ذوالجلال در دل صافی نماید حق جمال
حق نگنجد در زمین و آسمان در دل مؤمن بگنجد این بدان
(لاهیجی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۳)

۱۵۷

ذهن

درباره رنگ‌های مختلفی که گاهی در یک زمان و به صورت دسته‌جمعی برای عارف شهود می‌شود، بازتاب اسما و صفات جمالی و جلالی در قلب عارف است که برای او جلوه‌گری می‌کند و اینکه ممکن است عارف تحمل جلوه‌گری کامل و تمام اسم جلالی بر قلب خود را نداشته باشد؛ لذا در یک آن اسم جلال و جمال با هم شهود می‌شود. همان‌طور که محقق لاهیجی در این بیت به آن اشاره می‌کند:

جهان را سر به سر آینه‌ای دان به هر یک ذره در صد مه‌رتابان (همان، ص ۱۰۰)

هر ذره صورت اسمی است از اسمای الهیه که وجه آن اسم در آن صورت ظاهر شده و با توجه به اینکه هر اسمی از اسما جزئی و کلی متصف به جمیع اسمایند، اگر یک اسم جلوه کند، گویی تمام اسما جلوه کرده است؛ زیرا تمام اسما به ذات احدیت متحدند و به تعبیر ساده‌تر آن که در کنار هر جمالی یک جلالی نهفته است و در عین حال در دل هر جمالی نیز جلالی وجود دارد. تحلیل روان‌شناسی این مطلب مبحث مکمل - متضادهاست که به دلیل متعادل شدن اثرات روحی - روانی رنگ‌ها، آنها به شکل خاصی کنار هم قرار می‌گیرند. در تأیید این مطلب می‌توان آن اصل تضاد را مطرح کرد که دوام فیض حق تعالی نتیجه وجود «تضاد» دانسته شده است: «لو لا التضاد ما صح حدوث الحادثات» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۷۱).

ذات خداوند چون مستجمع جمیع اسمای جلال و جمالی می‌باشد، هر اسمی به جهت اتحادی که با آن ذات مطلق دارد، مشتمل بر جمیع اسماست و هر چه وجود واقع شد، همه عین کمال است. با توجه به این مطلب اختلاف در الوان و تضاد بین آنها که برای عارف روی می‌دهد، بیشتر روشن می‌شود که هر اسمی که تجلی می‌کند، بر اساس

آن ذکر و عبادت عارف، رنگ خاصی جلوه می‌کند؛ ولی در درون این رنگ، رنگ‌های دیگری وجود دارد که اثر مربوط به خود را دارد. پس اگر عارفی به تنهایی یا دو عارف در یک مقام، رنگ‌های مختلف و متضادی را در اثر اذکار و عبادات شهود کردند، این را نمی‌توان تناقض‌گویی و شطحی از آنان دانست، بلکه با تحلیلی که ارائه شد، کاملاً معقول است که در مقام تلوین و قبل از تجلی ذات احدیت، این دگرگونی‌ها حاصل شود.

علاءالدوله سمنانی (ره) در رساله نوریه چنین می‌نویسد:

«و اختلاط الوان سرخ و سپید و کبود و زرد و سیاه و سبز در این مقام، از قوت آتش ذکر باشد و ممکن است که ذات ذکر از پس پرده‌ها بیرون آید، نعره بر آرد. یکی همی گوید مرد باید که در این مقام مغرور نشود که این مقام مبتدیان ذاکر است» (سمنانی، ۱۳۹۰، ص ۳۰۳)

این سخن اشاره به این مرتبه و مقام سالک دارد که در ابتدای سلوک و در مقام تلوین، اختلاف و اختلاط الوان برای او جلوه‌گر می‌شود و چون هنوز قابلیت و توانایی آن را ندارد که نور ذات حق بر او جلوه‌گری کند، رنگ‌های مختلف را شهود می‌کند و هنوز به مقام فنا نرسیده است. تناسب و هماهنگی که به آن اشاره کردیم، در اینجا مصداق پیدا می‌کند؛ به این صورت که این رنگ‌ها کنار هم، چنان جلوه‌گری می‌کنند که عارف در ابتدای سیر و سلوک شیفته جمال الاهی بشود تا اینکه او را رهنمون به سمت شهود ذات حق کند. در ادامه واقعه‌ای دیگر را که دو حالت متناقض برای عارف دارد، نقل می‌کنیم. علامه حسن‌زاده آملی می‌نویسد

روز عرفه به امتثال دستوری که از استادم علامه طباطبایی رحمته‌الله اشتغال داشتم و در مراقبه و توجه تام نشسته بودم، واقعه‌ای به من روی آورد که صدایی شدیدتر از رعدهای قوی سهمگین به گوشم خورد. فهمیدم که حالتی به من دست داد، بحمدالله هیچ ترس و هراسی به من روی نیاورد؛ ولی همه بدنم مثل کسی که سرمای سخت بر او مستولی شده، می‌لرزید. جهان را روشن به رنگ بنفش می‌دیدم. در این حال سوره مبارکه انبیا را به من نمودند و به روی من گشودند

و من آن را تلاوت می‌کردم. پس از برهه‌ای از زمان از آن حال باز آمدم و از کثرت وجد و سرور و ذوق، بسیار گریستم و تا چندین روز بی‌تابی شگفتی داشتم (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۲۵۴).

ایشان واقعه دیگری را این‌گونه توضیح می‌دهد:

در صبح سه شنبه ۲۶ ذی‌الحجه در حال توجه چنان ارتعاش و لرزه‌ای بر من مستولی شد که قلم از تحریر آن عاجز و زبان از وصف آن الکن است. عالم همه را روشن دیدم، ولی نور روشنایی مایل به رنگ بنفش بود. در این واقعه خوف و وحشت شگفتی بر بدنم چیره شده بود، ولیکن زمان آن حال در حدود دو دقیقه بوده است که به حال عادی خود باز آمده‌ام و بسیار افسوس خوردم که دولت مستعجل بود؛ ولی چه کنم که در آن به اختیار خود نبوده‌ام (همان، ص ۲۶۴).

در این دو واقعه رنگ بنفش برای عارف متمثل می‌شود؛ منتهی در یک مورد حالت خوف و هراس وجود دارد و در دیگری وجد و سرور وجود عارف را فرا گرفته است. در تحلیل این دو واقعه نکته جالبی وجود دارد و آن اینکه در روان‌شناسی رنگ‌ها رنگ بنفش ترکیبی از رنگ قرمز و آبی است. با وجود اینکه یک رنگ مجزا و مشخص است، روشنی دو رنگ را ندارد، بلکه بعضی از صفات رنگ‌های قرمز و آبی را به عنوان یک ترکیب حفظ می‌کند. بنفش تلاش می‌کند جنبه‌های تسخیری رنگ قرمز و تسلیم ملایم رنگ آبی را به یک شکل در آورد. «این رنگ سمبل شادی، خلاقیت و معنویت می‌باشد» (خواجه‌پور و...، ۱۳۸۹، ص ۲۲). رنگ بنفش دارای حالت متضاد است؛ گاهی تنبیه می‌کند و زمانی تشویق‌کننده امیدبخش است. رنگ بنفش در هر دو گروه، رنگ سرد و گرم قرار گرفته است و این رنگ در زمره رنگ‌های دووجهی می‌باشد.

با مقایسه این دو رویدادی که از علامه حسن‌زاده نقل شد، متوجه می‌شویم در یک واقعه برای سالک عارف هیچ ترس و هراسی به همراه نبوده و در آرامش بوده است و این خصوصیت رنگ آبی می‌باشد که سبب کاهش فشار خون و میزان ضربان می‌شود و حالت صلح و راحتی را به وجود می‌آورد؛ چون رنگ آبی جزو رنگ‌های سرد می‌باشد؛

اما در واقعه دوم، رخدادهای درونی بر عکس است. حالت خوف و وحشت شگفتی بر عارف سالک عارض شده بود و این، همان خصوصیات رنگ قرمز می‌باشد که سبب افزایش فشار خون می‌شود و میزان تنفس را بیشتر می‌کند. واقعه‌ای که اینجا نقل شد، متفاوت با موارد قبلی بود؛ از این حیث که در آن وقایع در یک مقام عارف رنگ‌های متفاوت شهود کرده بود که گفتیم حکایت از مقام تلوین دارد؛ ولی در این دو واقعه اخیر یک رنگ شهود شده بود؛ اما دو حالت متضاد و متفاوت داشت که با تحلیل ارائه شده وجه تناقض آن روشن شد.

۲. نمایش نور و رنگ در تجلی ذات و فناء فی الله

محقق لاهیجی واقعه‌ای را این گونه نقل می‌کند: «ناگاه دیدم که تمامت عالم از آسمان و زمین و عرش و فرش و غیره یک نور واحد متمثل به رنگ سیاه شدند و من نیز همین نورم و هیچ تعیین دیگر از جسمانی و غیره ندارم» (لاهیجی، ۱۳۸۱، ص ۵۲۳). بعد از بیان مقام تلوین و رنگ‌های مختلفی که در آن مقام جلوه می‌کند و بیان علت اختلاف آنها، در اینجا مرتبه دیگری را بیان می‌کنیم که در آنجا عارف به مقام تکوین می‌رسد. در مقام تلوین، تعدد و تکثر وجود داشت؛ ولی در مقام تکوین عارف به کشف ذات نائل می‌شود و از مقام قلب عبور کرده، به مقام روح می‌رسد؛ لذا دگرگونی و اضطراب کمتر برای عارف حاصل می‌شود. عارف وقتی به مرتبه تجلی وحدت ذات نائل شد و تمام کثرات از بین رفت و از حدود و قیود شخصی گذر کرد، سرانجام در ذات حق فانی می‌شود و تضاد و تقابل اسمائی که از اختلاف صفات ظاهر شده بود، از میان بر می‌خیزد و مرتفع می‌گردد.

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد	موسیقی با موسیقی در جنگ شد
چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی	موسی و فرعون دارند آشتی
ای عجب این رنگ از بی‌رنگ خاست	رنگ با بی‌رنگ چون در جنگ خاست

(شهیدی، ۱۳۷۳، ج ۷، ص ۱۱)

در این مرتبه عارف، برای خود هیچ فعل و ذکر و عبادتی قائل نیست؛ چون تمام صفات بشریت او فانی شده است و وقتی به این مقام می‌رسد برای وضو و ذکر و عبادت او نوری باقی نمی‌ماند که به آن نور توجه کند، بلکه تنها نور سیاه که نشانه نور ذات است، برای او جلوه می‌کند. در این مرتبه کمال، فقط ذات حق جلوه کرده، به رنگ سیاه خود را نشان می‌دهد. در این مقام دیده بصیرت سالک، تاریک و از ادراک قاصر می‌گردد و البته - همان‌طور که گفته شد - چون ذات حق، مستجمع جمیع اسما و صفات است، عارف می‌تواند در این مرتبه شهودات اسما و صفات در قالب الوان را داشته، به شهود ذات برسد. همان‌طور که در اولین واقعه از محقق لاهیجی آمد که در ابتدا الوان متفاوتی برای او متمثل شد، ولی بلافاصله به شهود ذات حق نائل شده، به رنگ سیاه برای او جلوه‌گری می‌کند. *علاءالدوله سمنانی* هم به این مقام اشاره می‌کند: «بعد از آن نور خفی که روح القدس اشارت بدو است، در تجلی آید و پرده او سیاه باشد، سیاهی بغایت صافی و عظیم با هیبت» (سمنانی، ۱۳۹۰، ص ۳۰۳).

در روان‌شناسی رنگ سیاه هم مطالبی وجود دارد که با این مرتبه و مقام عارف که رنگ سیاه را شهود می‌کند، قابل تطبیق و توجه است. سیاه جزو رنگ‌های گرم محسوب می‌شود: «رنگ سیاه پایانی است که در فراسوی آن هیچ چیز وجود ندارد» (لوشر، ۱۳۸۹، ص ۹۳). گو اینکه عارف در این مقام به پایان سیر در اسما و صفات رسیده، ذات حق را شهود می‌کند: «پس لایق‌ترین رنگ‌ها مر فقیر را رنگ سیاه است که اشارت به استهلاک جمله رنگ‌هاست در وی» (باخرزی، ۱۳۴۵، ص ۴۰).

در این عبارت هم تصریح شده است که در آن مقام دیگر کثرت و اختلاف در شهود تمثلات رنگین وجود ندارد و همه رنگ‌ها در واقع رنگ می‌بازند و فانی در رنگ سیاه می‌شوند و این، بدان سبب است که عارف فانی شده، ذکر و عبادتی برای خود نمی‌بیند.

۳. رنگ سبز نماد آب حیات

نکته پایانی در مورد مقام بقای بعد از فنا و ارتباطی است که با رنگ سبز دارد.

سیاهی گر بدانی نور ذات است به تاریکی درون آب حیات است

(لاهیجی، ۱۳۸۱، ص ۸۴)

عارف سالک بعد از فناء فی الله به مقام بقاء بالله نائل می شود. آب حیات همان حیات سرمدی است که به صورت رنگ سبز خودش را نشان می دهد. «رنگ سبز کامل ترین رنگ هاست و در مذهب اسلام سمبل فناپذیری و ابدیت است» (خواجeh پور و...، ۱۳۸۹، ص ۳۳). پس عارف رنگ های مختلفی که در مقام تلوین می دید و حکایت از ابتدای سلوک وی می کرد، وقتی به مقام تکوین و شهود ذات حق رسید، خود را به رنگ سیاه نشان می داد. بعد از این مرتبه بقاء بالله پیدا می کند. آب حیات اشاره به همین مقام دارد؛ ولی اینکه به چه رنگی جلوه می کند، علاءالدوله سمنانی این گونه بیان می کند:

هر که در پرتو نور مصطفی خود را جای داد و در ظل حمایت او گریخت، خضر وار به منبع آب حیات که مطلع انوار صفات است رسید و از کوثر عنایت جام محبت در کشید. چون داد این مقام داده باشد، نور مطلق که صفت خاص حق است منزّه از حلول و اتحاد، و مقدس از اتصال و انفصال متجلی شود و پرده او سبز باشد و آن سبزی علامت حیات شجره وجود باشد (سمنانی، ۱۳۹۰، ص ۳۰۴)

سالک به مقام «أو أدنی» که رسید، حیات طیبه پیدا می کند و به شهود حق نایل می شود که البته این مقام مخصوص اولیای خاص خودش می باشد که پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام هستند.

نتیجه گیری

۱. عارف در مشاهدات قلبی، رنگ های مختلف و گاه متضادی را شهود می کند که به دلیل مقام تلوین و تجلی اسما و صفات حق می باشد.

۲. تمثلات رنگ‌های مختلف، اثرات ذکر و عباداتی است که عارف انجام می‌دهد و این، همان جلوه‌گری صفات جمال و جلال الاهی بر قلب عارف می‌باشد که در عین حال که قهر و غلبه در آن وجود دارد، در دل آن جذبه و کشش نیز وجود دارد.
۳. هماهنگی رنگ‌ها به تأثیر رنگ‌ها هنگامی که در کنار هم قرار می‌گیرند، اشاره می‌کند که این امر سبب ایجاد زیبایی، خوشایندی و جذابیت برای انسان می‌شود و این زیبایی، نفس را به سمت زیبایی مطلق که خداوند متعال است، رهنمون می‌گردد.
۴. عارف با گذر از مقام تلوین و رسیدن به مقام تمکین، دیگر کثرتی برای او وجود ندارد و به وحدت نائل شده است و آن اختلاط الوان دیگر برای او وجود ندارد و ذات حق به رنگ سیاه برای او جلوه می‌کند و عارف به مقام فناء فی‌الله نائل می‌شود.
۵. عارف سالک وقتی به مقام شهود ذات نائل شد، چون ذات حق مستجمع جمیع اسما و صفات است، این اسما و صفات به صورت رنگ‌های مختلط و متفاوت برای او جلوه می‌کند؛ ولی عارف چون از این مقام گذشته است، این تمثلات برای او حجاب نیست.
۶. عارف با ریاضت بیشتر، به بقاء بالله که آب حیات و سرمدی است، نائل می‌شود. این مقام به رنگ سبز که کامل‌ترین رنگ‌هاست، خودش را نشان می‌دهد.

منابع و مأخذ

* قرآن.

** نهج البلاغه.

۱. افلاکی، شمس‌الدین احمد؛ مناقب العارفين؛ به کوشش حسین یازنجی؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۱.
۲. ابن عربی، محیی‌الدین؛ الفتوحات المکیة؛ چ ۱، بیروت: دار الصادر، [بی تا].
۳. آیت‌اللهی، حبیب‌الله؛ مبانی نظری هنرهای تجسمی؛ چ ۸، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۹.
۴. —؛ آینه نور و هنر؛ چ ۱، تهران: انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۷.
۵. باخرزی، ابوالمخاخر یحیی؛ أورداد الاحباب و فصوص الآداب؛ به کوشش ایرج افشار؛ چ ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
۶. بلخاری‌قهی، حسن؛ مبانی عرفانی هنر و معماری اسلامی؛ چ ۲، تهران: انتشارات سوره مهر تهران، ۱۳۹۰.
۷. —؛ حکمت، هنر و زیبایی؛ چ ۳، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.
۸. —؛ معنا و مفهوم زیبایی در «المناظر» و «تنقیح المناظر»؛ چ ۱، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر، ۱۳۸۷.
۹. حسن‌زاده آملی، حسن؛ هزار و یک کلمه؛ چ ۳، قم: انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۱۰. —؛ ممد الهمم فی شرح فصوص الحکم؛ چ ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۷.
۱۱. خواجه‌پور، میلاد و دیگران؛ رنگ، روانشناسی زندگی؛ چ ۱، تهران: انتشارات تهران، ۱۳۸۹.
۱۲. سجادی، سیدجعفر؛ فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی؛ چ ۶، تهران:

انتشارات طهوری، ۱۳۸۱.

۱۳. سراج، ابونصر؛ **اللمع فی التصوف**؛ چ ۳، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۹.
۱۴. سمنانی، علاءالدوله؛ **مصنفات فارسی**؛ به اهتمام نجیب مایل هروی؛ چ ۳، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.
۱۵. شهیدی، سیدجعفر؛ **شرح مثنوی**؛ چ ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۳.
۱۶. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ **الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة**؛ چ ۳، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
۱۷. صدوق، محمد بن علی؛ **التوحید**؛ چ ۸، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۳ ق.
۱۸. فینینگر، آندرناس؛ **نور و نورپردازی در عکاسی**؛ ترجمه سیدامیر ایافت؛ چ ۵، تهران: روش، ۱۳۸۹.
۱۹. فیض کاشانی، محمدحسن؛ **الوافی**؛ چ ۱، اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین، ۱۴۰۶ ق.
۲۰. کبری، نجم‌الدین؛ **فوایح الجمال و فواتح الجلال**؛ تحقیق دکتر یوسف زیدان؛ قاهره: دار سعاده الصباح، ۱۴۱۳ ق.
۲۱. —؛ **نسیم جمال و دیباچه جلال**؛ تصحیح فریتس مایر و ترجمه قاسم انصاری؛ چ ۱، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۸۸.
۲۲. کرین، هانری؛ **انسان نورانی در تصوف ایرانی**؛ ترجمه فرامرز جواهری‌نیا؛ چ ۳، تهران: انتشارات گلبن، ۱۳۹۲.
۲۳. —؛ **واقع‌انگاری رنگها و علم میزان**؛ ترجمه انشاءالله رحمتی؛ چ ۱، تهران: نشر سوفیا، ۱۳۸۹.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب؛ **اصول الکافی**؛ چ ۱، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ ق.

۲۵. لاهیجی، شمس‌الدین محمد؛ **مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز**؛ تصحیح محمد رضا برزگر و عفت کرباسی؛ چ ۴، تهران: زوار، ۱۳۸۱.
۲۶. لوشر، ماکس؛ **روانشناسی رنگها**؛ ترجمه لیلی مهرادپی؛ چ ۱۷، تهران: انتشارات حسام و پورنگ، ۱۳۸۹.
۲۷. نجم‌الدین رازی، عبدالله محمد؛ **مرصاد العباد من المبدء الی المعاد**؛ به اهتمام محمدامین ریاحی؛ چ ۱۳، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
۲۸. نجیب اوغلو، کل رو؛ **هندسه و تزیین در معماری اسلامی**؛ ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی؛ چ ۲، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۹.
۲۹. نصر، سیدحسین؛ **هنر و معنویت اسلامی**؛ ترجمه رحیم قاسمیان؛ چ ۱، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۸۹.
۳۰. هولتزشوهره، لیندا؛ **درک رنگ**؛ ترجمه میثم هدایت؛ چ ۱، تهران: انتشارات یساولی، ۱۳۸۵.
31. Edwin D. Land; **The Retinex Theory of Color vision**; Scientific American, 1977.